

«سنت و مدرنیته در عرفان مولانا»

فریبا میربلوک بزرگی

پژوهشگر آموزش و پرورش منطقه چهار تهران

چکیده مقاله:

در این مقاله به ارتباط عرفان مولانا با دیدگاه‌های سنت‌گرایانه و تجدّدگرایانه و مدرنیته پرداخته شده و ادعا دارد که عرفان نردبان آسمان است اما چنین نیست که هیچ نسبتی با اندیشه‌های جدید و مدرن نداشته باشد؛ به ویژه در عرفان مولانا که پیامی نوین برای انسان دارد، از نظر مبانی فکری نزدیکی‌های فراوانی با مدرنیته دیده می‌شود و بلکه از دیدگاهی با مبانی فراتجددگرایی یا پست مدرنیسم نیز هم‌اندیشی‌هایی دارد. مولانا علم‌گرایی و عقل‌گرایی به معنای کلی را تبلیغ می‌کند و از تقلید و تعصب بازمی‌دارد، به فلسفه عشق و زیبایی معتقد است و از کثرت‌گرایی، وحدت‌ادیان، تساهل و تسامح و احترام به مخالفان جانبداری می‌نماید.

کلید واژه:

عرفان، سنت، مدرنیته، سنت‌گرایی، اصالت انسان، کثرت‌گرایی، تقلید، عقل، زیبایی، تأویل.

پیشگفتار

عرفان تجربه‌ای معنوی، سلوکی عملی، نوعی حضور و سیر به سوی خداوند است که به هرانسانی این امکان را می‌دهد تا مانند پیامبران مورد خطابِ خداوند واقع شود و افقی گسترده در برابر دیدگان انسان می‌گشاید تا از امور ناپایدار به ابدیت پیوسته و دچار آن حیرت‌سازنده گردد که حرکت‌آور و شکوفا کننده است.

عرفان حرکتی فراتر از زمان و مکان در جهت گسستن از بند و زنجیرهای مادی و به سوی عرصه‌ای بالاتر است، پس در ذات خود به سنت و مدرنیته وابستگی ندارد، اما عارفان و صوفیان و اندیشه‌ها و آثارشان چنین نیستند و خواهی نخواهی در لباس عصر و زمان خود ظاهر شده‌اند. آنها به اندازه تجربه معنوی و خلوص باطنی خود از عرفان بهره گرفته و به قدر پرواز خود، به مراتب بالاتر عروج نموده‌اند. این پرواز نیز دچار فراز و فرود و حال و مقام بوده و از آن میان مولانا جلال‌الدین (۶۷۲ - ۶۰۴ هـ. ق) به شهادت آثار گرانباشدش از نادر شخصیت‌هایی است که به بالاترین قله‌های عرفان رسیده و یکی از دلایل آن همین است که انسان‌های بی‌شماری را بعد از وفاتش نیز بی‌نصیب نگذاشته و چون پیری راهنما بر سر راه هر مشتاقی ایستاده تا راه بنماید و لذت‌های معنوی را به آنها بچشانند.

آثار مولانا نردبان آسمان است، اما چنین نیست که هیچ نسبتی با سنت و مدرنیته نداشته باشد، بلکه مطالعه این نسبت خود پرده‌ای از زیبایی معنوی اوست. البته مولانا به آسمان اکتفا نکرده و زمین هم از نظر او به اندازه آسمان از خداوند لبریز است، هر چه از وجود بهره دارد، از او رنگ و بو گرفته و چون نشانه و آیت اوست، شایسته عشق‌ورزی می‌باشد. اگر بعد از رنسانس و با پیدایش علوم جدید، عصر مدرن فرا رسید و انسان به زمین چشم دوخت،

دلیلی بر ابطال یا انکار آنچه آسمانی است نمی‌شود. انسان همانقدر که ریشه در زمین دارد سر بر آسمان دارد و نادیده گرفتن هر کدام نقص انسان است.

شاه نعمت‌الله با شعر و زبان رمزی به بیان نظریه وحدت وجود عرفانی پرداخته و به فلسفه ابن عربی غنا داده است. به شعر و ادبیات اهتمام داشته و مریدان او نیز چون درویش محمد طبسی، شاه داعی شیرازی، بسحق اطعمه شیرازی و آذری اسفراینی نیز شعر می‌گفته‌اند. یکی از ویژگی‌های شعر او آموزش اصول عقاید عرفانی است و مانند دیگر عارفان عقل و عشق را مکمل داشته و به ارزش عقل اعتراف نموده است اما به عقل جزئی و حسابگر یا عقل معاش و منفعت اندیش روی خوش نشان نداده و چنین عقلی را مانعی برای سیر و سلوک عرفانی دانسته است.

عرفان و تصوف ماجرای اشتیاق روح سالک به عروج و تعالی است، اما این سیر معنوی جدای از ظاهر مادی نیست و این پیوستگی دو طرفه هرگز قطع نمی‌شود و حتی پیشرفت در علوم و فنون و دانش و فن‌آوری نه تنها منافاتی با آن سیر معنوی ندارد که یاری‌گر و مکمل آن به شمار می‌آید. اگر عرفان در پاسخ به یکی از نیازهای روحی انسان بوجود آمده و در دیروز و امروز به این نیازها پاسخ داده است، بی‌شک برای انسان فردا که در تکامل مادی و معنوی گام‌های بلندتری برداشته، کارایی بیشتری خواهد داشت و چنین آموزه‌هایی هیچ تعارضی با مدرنیته ندارند، بلکه کاملاً همسو به نظر می‌رسند.

مولانا می‌گوید، هر چیزی در این جهان ظاهری دارد و باطنی، اما آشکار و نهان هر دو اصالت دارند و خداوند هر دو را شامل می‌شود (هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن "حدید، ۳" و کل الی ذاک الجمال یشیر،^۱ او ظاهر و باطن امور را مانند مادر و فرزند می‌داند که از هم جدایی ندارند و به عنوان نمونه در مورد انسان می‌گوید: "تن همچون مریم است، و هر یکی عیسی داریم؛ اگر در ما درد پیدا شود عیسی ما بزاید."^۲ اما آنچه به این دو ارزش می‌دهد "زیبایی، و "عشق" است که در همه ذرات مادی و معنوی سریان دارد.

۱- شرح فصوص قیصری، ص ۲۴.

۲- فیه ما فیه، ص ۲۱.

اگر این آسمان عاشق نبودی نبودی سینه او را صفائی
و گر خورشید هم عاشق نبودی نبودی در جمال او ضیائی
زمین و کوه اگر نه عاشق اندی نرسی از هر دو گیائی

(دیوان، غزل ۲۶۷۴)

همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم

(د: ۵ ، ب: ۶۵۰۸)

این زیبایی شناسی و عشق بزرگترین کمبودی است که دنیای جدید برای پیشرفت و تعالی به آن نیاز دارد و پیامی جهانی برای نجات بشریت از چنگال مشکلات و ناکامی‌هاست. او همه انسان‌ها را به مذهب عشق فرامی‌خواند و عقیده دارد که این اکسیر باعث وحدت ادیان و از بین رفتن اختلافات دینی و فرقه‌ای می‌گردد:

بحمدالله به عشق او بجستیم از این تنگی که محراب و چلیپاست

(دیوان، غزل ص ۳۵۵)

حاکمیت رابطه زیبایی پرستانه و عاشقانه بین انسان و جهان که در دنیای جدید جلوه‌هایی از آن چون جنبش سبزا و حمایت از حیوانات بروز نموده در اندیشه مولانا به عشق تبدیل می‌شود.

همین عشق یکی از معجزاتش در وجود مولانا بروز نموده که در شصت و هشت سال زندگی خود عاشقانه به تعلیم و آموزش چنین دیدگاهی پرداخته و همه آثار او آموزش شیوه عشق‌ورزی است و چنین آموزگاری در هر کجا باشد جاودانه خواهد ماند. پیام‌های مولانا برای دنیای امروز فراوان است، بخشی از آنها با دیدگاه‌های مدرن هماهنگ و همسوست، مانند سنت شکنی، نوگرایی، اصالت انسان، کثرت گرایی (پلورالیسم)، طرفداری از وحدت ادیان و ده‌ها نمونه مانند آن، و بخشی دیگر نیز پیام‌ها و اندیشه‌هایی است که در همه زمان‌ها و مکان‌ها کارآیی دارد.

این مقاله قصد ندارد که مولانا را شخصیتی سنتی یا مدرن معرفی نماید، بلکه مقصود این است که مقایسه‌ای میان اندیشه‌های سنتی و مدرن با افکار مولانا نموده و جایگاه آثار او را در

این میان جستجو نماید. امید است که این مختصر مقدمه‌ای برای پژوهشی مفصل‌تر درباره این موضوع باشد. ابتدا به معنای سنت و مدرنیته پرداخته می‌شود و سپس به سراغ هماهنگی‌های فکری مولانا با سنت و مدرنیته می‌رود:

۲- معنای سنت و مدرنیته

واژه مدرن Modern به معنای جدید، نو، نوین، امروزی و همچنین به معنای معاصر و متجدد بکار می‌رود، مدرنیسم Modernism نیز نوگرایی و تجددخواهی است. در مقابل آن Tradition به معنای سنت، رسم و عرف می‌باشد و سنتی را به معنای قدیمی، کهنه و مربوط به گذشته نیز بکار می‌برند، Traditionalism هم سنت‌گرایی است. معنای اصطلاحی آنها در هر علم و دانشی مختلف است.

نخستین آشنایی با این مفهوم‌ها با مراجعه به تاریخ تمدن غرب پیدا می‌شود که بسیاری از مورخین آن را به سه دوره باستانی، قرون وسطی و مدرن تقسیم نموده و آغاز دوران را از سال ۱۴۵۳ م و فتح قسطنطنیه توسط عثمانی نوشته‌اند. البته هیچ مرز دقیقی نمی‌توان در نظر گرفت، اما در مجموع آنچه مدرنیته گفته می‌شود شامل بینش‌های نظری و تکنیک‌های عملی است که دنیای مدرن را بوجود آورده و لازمه آن شمرده می‌شود، و زائیده عوامل بسیاری است که از قرون وسطی سرچشمه گرفته: جنگ‌های صلیبی، انتقال دانش مسلمانان به اروپا، رنسانس، اختراع قطب‌نما و ماشین چاپ، کشف آمریکا و غیره در کنار شخصیت‌هایی چون دانته، پترارک، داوینچی، میکل‌آنژ، لوتر، کپرنیک، گالیله، لامارک، داروین، دکارت، بیکن و ده‌ها نفر دیگر که دوران جدیدی را رقم زدند و فلسفه جدید، هنر جدید، علم جدید و بالاخره انسانی جدید را بوجود آوردند.

در مطالعه این پدیده برخی بر تغییر نظام فئودالی به سرمایه‌داری، انقلاب علمی، انقلاب دینی، انقلاب اومانیستی (اصالت انسان) و مانند آن تکیه کرده‌اند که هر کدام ماجرای مفصل دارد. اگر مدرن‌غیراز مدرنیته است و سنت هم با سنت‌گرایی تفاوت دارد به حوزه وسیعی از اختلاف نظرها در شرق و غرب وارد می‌شویم. در غرب "سنت" معنایی دینی - تاریخی دارد و با مسیحیت کاتولیک گره خورده که در قرون وسطی علم و دین را در مقابل هم نشاندهند و مدرنیته را ملازم با نفی دین قلمداد نمودند، اما در شرق و به ویژه جهان اسلام نه دین چنان محدودیت‌هایی و نه سنت چنان معنایی داشته است.

جامعه‌شناسان، مدرنیته را در شرق و غرب به یک معنا دنبال می‌کنند و هر کدام یکی از جنبه‌های آن را اصل می‌گیرند. اگر مهمترین ویژگی آن پیشرفت‌گرایی و انسان‌گرایی باشد آنوقت دوران سنتی اصالت را به ثبات و خداگرایی داده است و همین طور دیدگاه‌های دیگر. فلاسفه، مدرنیته را روزگار خرد باوری و اندیشه علمی می‌دانند که در مقابل آن باورهای سنتی را اسطوره‌ای، دینی و اخلاقی قلمداد می‌کنند. با پیروزی تمدن غربی، بویژه در زمینه‌های علمی و تکنیکی، مفاهیم و مقولات آنها مانند ابزارها و اختراعاتشان، به همه جهان سرایت داده شد و چنین القا گردید که هر چه سنتی باشد فرسوده و عقب‌مانده است و هر چه مدرن باشد بی‌عیب و نقص می‌باشد و از اینجا ماجرای چالش سنت و مدرنیته آغاز گردید که هنوز هم ادامه دارد. عمومی‌ترین تعریفی که آنها ارائه داده‌اند این است: «مدرنیته یعنی مجموعه‌ای پیچیده و فرهنگی که امکان نفی را فراهم می‌آورد و راهگشای سلطنت عقل و برقراری آزادی است. جامعه‌ای را مدرن می‌خوانیم که بنا به «قوانین انسانی» اداره شود و نه بر اساس قوانین آسمانی، نظامش استوار بر خرد باوری و کنش‌های حساب شده در راستای دستیابی به هدفی باشد، یعنی کنش‌های علمی و تکنولوژیک.»^۱

آنها که مرز بین سنت و مدرنیته را در انقلاب صنعتی جستجو می‌کنند بر تحولات انگلستان تأکید داشته و عقیده دارند که با انتقال اقتصاد کشاورزی به صنعتی و جابجایی جمعیت روستایی با کارگران شهری و بلکه با صنایع پارچه‌بافی انگلستان مثلاً از هنگامی که جیمز هارگریوز ماشین ریسندگی را اختراع و ثبت کرد (سال ۱۷۷۰ م) و مانند آن، دوران مدرن آغاز شد. دانشمندان علوم سیاسی پیدایش دولت‌های مشارکت‌جو، مشروط نمودن قدرت و مردم سالاری را ملاک مدرنیته می‌دانند یعنی از دورانی که سلطنت‌ها مشروطه گردید و جمهوری‌ها ایجاد شد. لیبرالیست‌ها اغلب عصر دمکراتیک را در نظر دارند و آغاز دوران مدرن را سقوط باستیل در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ می‌دانند که نماد سقوط سلطنت و اشرافیت است و یا بر انقلاب فرانسه یا انقلاب آمریکا تکیه می‌کنند که بررسی همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

گوران تربورن عقیده دارد که مدرنیته با واژه‌هایی مانند پیشرفت، توسعه، رهایی، آزادی، رشد، انباشت، روشنگری، بهبود و پیشستازی در ارتباط است.^۲ چنانکه گیدنز در کتاب «پیامدهای

۱- مدرنیته و اندیشه انتقادی، بابک احمدی، ص ۱۰.

2 - Therborn, Goran, Science, Calss, and Society, New left Books. London, 1976.

مدرنیته» عقیده دارد که دو عامل باعث پیدایش مدرنیته در غرب بوده است، یکی دولت ملی توسعه‌گرا و دیگری نام صنعتی سرمایه‌داری.^۱ با این حال مدرنیته را نمی‌توان بدون شناخت تأثیر مردم سالاری (دمکراسی) و فردگرایی درک نمود، چنانکه نقش دولت‌های ملی، مدهای جدید، شهر و کلان شهرها، رسانه‌های عمومی، افزایش اوقات فراغت و عوامل دیگر نیز در این ماجرا دخیل هستند.

مدرنیته Modernity را اغلب دوره‌ای خاص (مثلاً از انقلاب صنعتی تا آخر قرن بیستم) و مدرنیسم Modernism را یک گرایش گفته‌اند. «تجدد» وضع و مرحله‌ای تاریخی است که در تاریخ غرب در طی چندین سده به تدریج شکل گرفته است. اما «متجدد سازی» سیاستی است اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای نزدیک سازی وضع سرزمین‌های غیر غربی به وضع تجدید غربی. در مقابل «مدرنیسم» یا تجدیدگرایی، ایدئولوژی خاصی است که تحقق تجدید غربی در سراسر جهان را ممکن یا ضروری و به هر حال مطلوب می‌داند.^۲

یکی از صاحب‌نظران عقیده دارد که مردم معمولاً از مدرنیته به میوه‌های آن نظر دارند و دنیای مدرن را با هواپیما، رایانه، الکترونیسته و مانند این‌ها مدرن می‌دانند. در حالی ریشه آن را علم جدید Science تحلیل می‌کنند بویژه علوم طبیعی، و در پاسخ به این سؤال که چرا این علوم جدید در آن عصر سنتی پیدا نشدند؟ می‌گویند چون جهان جدید با جهان قدیم چهار تفاوت پیدا کرده است: در وسایل، غایات، مفاهیم (تصورات) و پیش‌فرض‌ها (تصدیقات).^۳ این علوم چهار عنوان را تازه کردند و چون این چهار عنوان جدیدند، جهان هم جدید است.^۳

اگر در عصر مدرن وسایل و غایات جدید پیدا شده به دلیل تغییر در همان مفاهیم و پیش‌فرض‌هاست. البته همان وسایل و اهداف نیز در این تغییر نقش داشته‌اند و اگر در اینجا به سراغ مولانا رفته و پرسش شود که چه نسبتی بین مدرنیته با دیدگاه‌های مولانا وجود دارد؟ آنوقت می‌توان پاسخ داد که: اگر مدرنیته را به همان میوه‌های آن و فن‌آوری‌های نوین خلاصه کنیم، مولانا مربوط به دوران سنتی می‌شود، اما اگر مفاهیم و پیش‌فرض‌ها و اصول عقیدتی را در نظر بگیریم که باید هم چنین باشد، آن وقت مولانا فراتر از زمان خود به بسیاری از اصول

1- Giddens, Anthony, The consequences of Modernity. Stanford, CA, 1987.

۲- نقد و نظر، دکتر حسین بشیریه، سال ۵ شماره ۱ و ۲، زمستان و بهار ۷۸-۷۷، ص ۴.

۳- سنت و سکولاریسم، عبدالکریم سروش، ص ۸.

مدرنیته اعتقاد داشته و آنها را بیان کرده است. اگر دانشمندان جدید عقیده دارند که با تغییر پیش‌فرض‌ها جهان هم نو شد و مدرنیته بوجود آمد، پس مولانانیز یکی از آن صاحبان اندیشه‌های بلندی است که در این تغییر پیش‌فرض‌ها نقش داشته و دارد و شاید نقش او در شرق و غرب کمتر از اکثر فلاسفه قرون وسطی نباشد. مولانا همواره الهام‌بخش نوجویان و دگرگونی طلبان و مخالفان سنت‌گرایی بوده که راه برای تغییر نگاه انسان به جهان و تحول در پیش‌فرض‌های کهن هموار نمود، چنانکه هنوز هم در جهان (شرق و غرب) همه نوجویان و نوگرایان و پیروان مدرنیته از مولانا الهام می‌گیرند.

پیام مولانا برای دنیای مدرن این است که می‌توان بر نقص‌ها، کاستی‌ها و بحران‌های مدرنیته فائق آمد و برای این منظور راه‌کارهایی ارائه می‌دهد که در نهایت انسان را از اسارت در چنگال تکنولوژی نجات می‌بخشد.

اگر سنت مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مذهبی، تاریخی و فرهنگی با روش ویژه‌ای در زندگی و آداب و رسوم در محدوده یک گفتمان موجود باشد، آن وقت مولانا یکی از منتقدان سنت به شمار می‌آید زیرا در همه آثار خود به انتقاد از گفتمان موجود در جامعه خود پرداخته است. البته سنت‌ها هرگز ریشه‌کن نمی‌شوند و سنت‌های دیگر جایگزین آنها می‌گردد، زیرا هر سنتی مذموم نیست و تا هنگامی که کاربرد داشته باشد به حیات خود ادامه می‌دهد.

۳ - عرفان مولانا و مدرنیته

اگر مدرنیته دوران علم‌گرایی، عقل‌گرایی و تعصب ستیزی باشد، مولانا از پرچم داران آن به شمار می‌آید:

خاتم ملک سلیمانست علم جمله عالم صورت و جانست علم

(د: ۱، ب: ۱۰۳۳)

تا چه عالم‌هاست در سودای عقل تا چه با پهناست این دریای عقل

(د: ۱، ب: ۱۱۱۴)

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جینی کار خون آشامی است

(د: ۱، ب: ۱۲۹۸)

عرفان مولانا لبریز از پیام‌ها و مفاهیمی است که با مدرنیته سازگاری دارد و گویی در این زمان گفته شده است. اگر روستا نشینی سبب سنت و شهر نشینی نماد مدرنیته در نظر گرفته شود، او می‌گوید:

ده مرو، ده مرد را احمق کند عقل را بی‌نور و بی‌رونق کند

(د: ۳، ب: ۵۱۷)

روستا را چون "شیخ واصل ناشده" و شهر را چون "عقل" می‌داند. اطلاعات و آگاهی و خبر را در ردیف ایمان به شمار می‌آورد:

جان نباشد جز خبر در آزمون هر کرا افزون خبر جانش فزون

(د: ۲، ب: ۳۳۳۵)

مولانا به مشارکت، مشورت و رجوع به آرا و عقاید دیگران اعتقاد دارد و آن را واجب می‌شمرد و عمل نکردن به این اصل مهم را باعث پشیمانی ارزیابی می‌نماید:

مشورت در کارها واجب شود تا پشیمانی در آخر کم بود

(د: ۲، ب: ۲۲۶۸)

عقل قوت گیرد از عقل دگر نیشکر کامل شود از نیشکر

(د: ۲، ب: ۲۲۷۹)

حج از فروع دین و واجبات است، اما برای مولانا خدمت به مردم و کمک به رشد معنویت در خود و دیگران را بر آن مقدم می‌شمارد و ماجرای بایزید را نقل می‌کند که دویست درم نقره را برداشته و قصد سفر حج داشت و بایزید به او گفت به دور من طواف کن و پول را برای خدمت به مردم بگذار و برو:

گفت طوفی کن بگردم هفت بار وین نکوتر از طواف حج شمار

و آن درم‌ها پیش من نه ای جواد دل که حج کردی و حاصل شد مراد

(د: ۲، ب: ۲۲۴۱ و ۲)

چنین نمونه‌هایی در آثار مولانا فراوان است اما آنچه اهمیت دارد ارائه تئوری‌هایی است که از اساس بین عرفان مولانا و مدرنیته آشتی برقرار کند و آن هم برپایه اصولی علمی هماهنگ گردد. همه کوشش‌هایی که در چند قرن اخیر برای ایجاد تفاهم و نزدیکی بین دین و مدرنیته صورت گرفته و تا حدودی نیز موفق بوده، برای ایجاد ارتباط بین عرفان مولانا و مدرنیته نیز کاربرد دارد و راه برای نظریه پردازان هموار می‌سازد. اگر دین تفسیر بردار، تأویل پذیر و دارای قرائت‌های مختلفی است که برخی از آنها با مدرنیته هماهنگی دارد، این مطلب در مورد عرفان مولانا بسیار بیشتر و بهتر قابل انجام است. یکی از خواص ذاتی عرفان همین تفسیر برداری و تأویل پذیری می‌باشد.

اگر ادیان، ظاهری خشک به نام فقه و شریعت و مراسم عبادی خاص داشته‌اند، باطنی مهربان نیز داشته‌اند که حوزه عرفانی آنها را در برمی‌گرفته است. آنچه متکلمین و فلاسفه را به اختلاف در مورد ادیان واداشته، همان ظاهر بوده و گرنه در جنبه‌های باطنی مشکلی وجود نداشته و "وحدت ادیان" با استفاده از این جنبه باطنی امکان‌پذیر بوده است. سنت‌گرایان معاصر ادعا دارند که اگر آن باطن را سنت بدانیم وحدت ادیان تحقق می‌یابد و پیروی از آن سعادت بخش است.

مسلمانان به پیروی از مسیحیان، حدود یکصد و پنجاه سال است که کوشش می‌نمایند تا عقاید دینی خود را موافق با مدرنیته تفسیر کنند و برخی چنان در این مسیر افراط کرده‌اند که در برابر آنها اصول‌گرایان، بنیادگرایان و اخباریان به دفاع پرداخته، موضع‌گیری نموده و تقاضای بازگشت به قرآن و سنت را مطرح نموده‌اند. نواندیشان، احیاگران، اصلاح‌گران و روشنفکران دینی کوشش نموده‌اند تا مدرنیته، توسعه و پیشرفت اجتماعی را با تفسیرها و قرائت‌های جدید به دین نزدیک سازند. این ماجرا عواقب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گسترده‌ای را به دنبال داشته است.

در مورد عرفان و اندیشه‌های مولانا این مشکلات وجود ندارد و به آسانی می‌توان عرفان مولانا را با مدرنیته تطبیق و هماهنگی‌های آنها را روشن نمود. نظریه‌های گذشتگان در آشتی دین و مدرنیته راهگشاست و می‌تواند به ایرادهای وارده پاسخ دهد. برخی از متجددان ایراد می‌گیرند که چرا در عرفان مولانا، سرسپردگی به قطب و پیر وجود دارد، که با اصول مدرنیته ناسازگار است؟ در پاسخ باید گفت که در جوهر و در ذات عرفان سرسپردگی به پیر وجود ندارد، آنچه ارزش ذاتی دارد، آموزش، تمرین و تزکیه در جهت خودسازی، خلوص باطن و

تقویت نیروهای معنوی و تربیت انسانی کامل است که در گذشته یکی از روش‌های رسیدن به چنین هدفی، متابعت از یک پیر و قطب بوده که این مسیر را رفته و تجربه لازم را داشته است. حالا به فرض که اثبات گردد چنین روشی با نتایج علوم جدید مغایرت دارد، هیچ آسیبی به اندیشه‌های عرفانی وارد نمی‌شود، زیرا برای رسیدن به آن اهداف، می‌توان به روش‌های دیگری متوسل گردید. در گذشته نیز برخی از سلسله‌های صوفیه مانند اویسیه به پیر و قطب خاص اعتقاد نداشتند. پس هیچ کدام از این روش‌ها اصالت ندارد و متناسب با هر عصری می‌توان از روش‌های بهتری استفاده نمود. همینطور در موارد دیگر که به عنوان مثال مولانا اصالت و ارزش انسان را اثبات نموده و با چنین اصالت انسانی می‌توان به برابری، مساوات و آزادی انسان‌ها نیز رسید:

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی

(د: ۴ ، ب: ۵۲۱)

پس به صورت آدمی فرع جهان وز صفت اصل جهان، این را بدان

(د: ۲ ، ب: ۳۷۶۶)

آثار مولانا اصول اساسی مدرنیته را از جنبه نظری در قرن‌ها قبل بیان نموده و یا به آنها نزدیک شده است، اگر چه از اندیشه‌های سنتی نیز خالی نیست، اما نه تنها با مبانی مدرنیته تعارضی ندارد بلکه در مواردی مکمل آن نیز به شمار می‌آید. اغلب ایرادهایی که طرفداران مدرنیته وارد نموده‌اند، به همان روش و شیوه‌های جزئی مربوط می‌شود.

مولانا به تعلیم و آموزش پرداخته و نه تنها کوشش دارد تا انسانی پاک و دور از رذائل اخلاقی تربیت کند، بلکه می‌خواهد انسان را چنان هدایت کند که به همه ذرات هستی عاشق باشد و با فداکاری و ایثار آماده جانفشانی در راه اصول انسانی و الهی باشد، به حیوانات و گیاهان عشق بورزد.

بر سگانم رحمت و بخشایش است که چرا از سنگ‌هاشان مالش است

آن سگی که می‌گزد گویم دعا که ازین خو وارهانش ای خدا

این سگان را هم در آن اندیشه‌دار که نباشند از خلایق سنگسار

(د: ۳ ، ب: ۱۸۰۱-۳)

یکی از مبانی عقیدتی مدرنیته "اصالت انسان" و "اندیشه مداری" است که در عرفان مولانا به زیبایی بیان شده و گویی پدر فلسفه مدرن، دکارت است که می گوید:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

(د: ۲ ، ب: ۲۷۷)

و مثبت‌نگری و کثرت‌گرایی (پلورالیسم) را در حدودی قبول دارد که می‌گوید:
بر همه کفار ما را رحمتست گر چه جان جمله کافر نعمتست

(د: ۳ ، ب: ۱۸۰۰)

او نوگرا، سنت‌شکن، خردباور و عقل‌گراست. اگر انتقادهایی به فلسفه و عقل نموده مربوط به عقل جزئی‌نگر و مادی است:

عقل جزوی عقل را بدنام کرد کام دنیا مرد را بی کام کرد

(د: ۵ ، ب: ۴۶۳)

و گر نه به خرد و عقل اتکا دارد و مانند اندیشمندان مدرن عقل را مشعل و چراغ راه بشر به سوی پیشرفت می‌داند:

عافل آن باشد که او با مشعله او دلیل و پیش‌وای قافله است

(د: ۴ ، ب: ۲۱۸۸)

روح با علمست و با عقلست یار روح را با تازی و ترکی چه کار
تا چه عالم‌هاست در سودای عقل تا چه بی‌پهناست این دریای عقل

(د: ۱ ، ب: ۱۱۱۲-۳)

مولانا به سوء استفاده از عقل اعتراض دارد که برخی آن را خارج از حوزه خودش به کار می‌برند. حوزه عشق از عقل جداست و آنجا دل و جان قوانین خاص خود را دارد.

سنت‌شکنی مولانا در آن زمان و مکان حیرت‌آور است. حتی به اصول عقیدتی و دینی هم تعرض می‌کند و سخنانی می‌گوید که بسیاری را برای گفتن آنها مرتد و کافر شمرده و به آتش

کشیده‌اند مانند حلاج، عین‌القضات و سهروردی. او به حمایت از عقاید این بزرگان اکتفا نکرده، گاهی معشوق خود را تا مرتبه‌ی خدایی بالا می‌برد، آن هم عشق مذکر و ماجرای شمس: گـر بـنده بگویمـت روا نیست ترسم که بگویمـت خدایی

(دیوان کبیر، غزل ۲۷۶۹)

سنت عزاداری در مراسم مرگ را ممنوع می‌کند و اجازه‌ی ساز و دهل و رقص را در این مراسم می‌دهد:

میا بی‌دف به گور من برادر که در بزم خدا غمگین نشاید

(دیوان کبیر، غزل ۶۸۳)

این سنت‌شکنی پس از او نیز ادامه می‌یابد. در مراسم خاک سپاری صلاح‌الدین، سلطان ولد می‌گوید:

شیخ فرموده بر جنازه من دهل آرید و کوس با دف زن
سوی گورم برید رقص‌کنان خوش و شادان و مست و دست‌افشان^۱

نه اینکه چنین سنت‌شکنی‌هایی دلیلی بر دفاع از مدرنیته باشد، بلکه منظور این است که مولانا آن مبانی سنتی را نپذیرفته و طرح‌های نوافکنده است مانند پیروی از آیین سماع، اشتیاق به موسیقی و رقص، چرخ‌زدن و پاکوفتن حتی در بازار.

گفتیم که می‌توان از نتایج راهکارهای سازگاری دین و مدرنیته در اینجا نیز استفاده نموده، اکنون به یکی از این نمونه‌ها نگاهی می‌اندازیم و مثالی از متألهان جدید مسیحیت ذکر می‌شود: اگر بنیادگرایان مسیحی، مدرنیته را نمی‌پذیرند و بر سنت استوار ایستاده‌اند، ارتدوکس‌های جدید مانند کارل بارث (۱۸۸۶-۱۹۶۸ م) در نوشته‌های خود مانند "احکام کلیسایی" Church Dogmatics کوشش دارند سنت را با مدرنیته آشتی دهند و انسان مدرن را با همان الگوهای سنتی دینی تربیت نمایند و این مشکل را کارل بارث می‌خواهد با نقد تاریخی کتاب مقدس انجام دهد، یعنی پیام الهی را به روز ارائه دهد. حتی با فلسفه و عقل مخالفت نموده، اما

۱- ولدنامه، ص ۱۱۱۲.

به نظر می‌رسد که موافق نبوده زیرا امکان ندارد که انسانی تربیت نمود که درونی سستی و بیرونی مدرن داشته باشد.

کوشش دیگری که برای آشتی سنت و مدرنیته انجام گرفته، روش تقلیل‌گرایان است که در ایران نیز افرادی از آن موضع دفاع نموده و در مسیحیت نیز آن را رودولف بولتمان (۱۹۷۶-۱۸۸۴ م) بیان داشته که باید از مسیحیت اسطوره زدایی شود، زبان اسطوره‌ای مربوط به دوران سستی بوده و در عصر مدرن اگر اسطوره‌ها فرو ریزند مشکل حل می‌شود. این دیدگاه بیانی آگزیستانسیالیستی نیز دارد و با این مشکل مواجه است که کوشش دارد سستی را جایگزین سستی دیگر نماید. البته به نظر نمی‌رسد که اسطوره زدایی امکان‌پذیر باشد.

شاید مدرن‌ترین شیوه آشتی بین دین و مدرنیته را فردریک شلایرماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۸ م) ارائه داده که عقیده دارد انسان مدرن نیز می‌تواند تجربه امر قدسی داشته باشد، همان تجربه‌هایی که پایه سنت‌ها بوده‌اند.^۱ یعنی راهی میان‌بر که انسان از سنت پیروی نکند و به تجربه‌های دینی دیگران اکتفا نکند، بلکه تجربه دینی پیدا کند. اندیشه‌های مولانا با چنین تفسیری هماهنگی بیشتری دارد. او تجربه عرفانی را به بهترین صورت با حکایت و نکته‌های مثنوی معنوی آموزش می‌دهد و زمینه چنین تجربه‌ای را برای همه خوانندگان امکان‌پذیر می‌سازد.

۴- نگاهی انتقادی به جایگاه سنت در اندیشه‌های مولانا

در این مقاله منظور از "سنت"، "سنت‌گرایی" نیست که مکتبی تشکیل داده و پیروانی دارد. بلکه مقصود از سنت در مقابل تجدد و مدرنیته است. زیرا دو جریان سنت‌گرا و تجددگرا نیز می‌شناسیم که در جهان اندیشه به هم‌آورد طلبی مشغول هستند. سنت‌گرایی مسلکی است که با رنه گنون (۱۸۸۶-۱۹۵۱ م)، کومارا سوامی (۱۸۷۷-۱۹۴۷ م)، فریتیوف شووان (۱۹۸۸-۱۹۰۷ م)، دکتر سید حسین نصر (متولد ۱۳۱۲ ش) و دیگران^۲ بوجود آمده و رشد کرده است.

۱- رک: کتاب سنت و سکولاریسم، مقالات محمد مجتهد شبستری.

۲- و بسیاری از شخصیت‌های دیگر مانند آلدوس هاکسلی، نرث بورن، تیتوس بورکهارت، جیکوب نیدلمن، مارتین لینگز، هیوستن اسمیت و دیگران.

آنها به دفاع از "سنت"، "حکمت خالده"، "جاودان خرد"، "فلسفه جاودانه"، "علم مقدس"، "دانش قدسی" و مانند آن می‌پردازند.

سنت‌گراها ادعا دارند که حقایق مشترک و ثابتی بر انسان و جهان حاکم است که در همه جا و برای همه کس یکسان است و همان "سنت" می‌باشد. می‌گویند با ترویج همین حقایق، جهان را اصلاح کرده و انسان را به معنویت، شهود و باطن مشترک ادیان و عرفان حقیقی می‌رسانند. یکی دیگر از اندیشه‌های مشترک آنها این است که همگی عقیده دارند که تجدد طلبی Modernisme بشریت را دچار بحران نموده و همه مشکلات فردی و اجتماعی را به نوعی زائیده مدرنیته می‌دانند.^۱ در حالیکه چنین ادعایی از اساس صحت و عمومیت ندارد. گویی اگر انسان به دوران گذشته برگردد، دیگر مشکلی نخواهد داشت! در حالی که اگر آینده را نمی‌توان دید، گذشته را به خوبی می‌توان مطالعه نمود و مشاهده کرد که بشر در گذشته و در جوامع سنتی مشکلاتش صدها برابر بیشتر بوده و با دنیای مدرن هزاران گام به جلو برداشته و از مصیبت‌های بزرگی نجات پیدا کرده که همگی از همان سنت‌های غلط سرچشمه می‌گرفتند. حداکثر دفاعی که از سنت می‌توان نمود این است که همه این سنت‌ها بد نیستند و چون برخی از آنها کارایی دارند به سادگی از زندگی بشر حذف نخواهند شد. جنبه‌های دیگر عقیدتی سنت‌گرایان، مخالف با تجددگرایی، اندیشه‌های مادی، حس‌گرایانه، برابری خواهی، اصالت انسان، فردگرایی، سنت‌ستیزی و آزادی خواهی است. اگر چه برخی از این مخالفت‌ها را به طور ضمنی بروز می‌دهند.

در مقابل این سنت‌گرایان به تجددگرایان می‌رسیم که حتی در ایران طرفدارانی چون عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و دیگران دارند که با سنت‌گرایان مخالف هستند و به دفاع از عقاید مدرنیته می‌پردازند. آنها در موضعی انفعالی به تسلیم در برابر مدرنیته رضایت داده و تنها راه نجات جامعه را پیروی از دنیای مدرن ارزیابی می‌کنند. اینها اصول مدرنیته را مرجع قرار داده و عقاید دینی را با آنها می‌سنجند و متناسب با آن اصول، تفسیر ارائه می‌دهند. در دفاع از مدرنیته بسیار دلیر و کوشا هستند، اما در دفاع از معنویت تا آنجا پیش می‌روند که از آنها رفع اتهام بشود و آنها را مخالف با دین به شمار نیاورند. به هر حال سنت‌گرایان

۱- ر.ک. بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۹ ش، و آثار دیگر آنها.

نمی‌توانند با نادیده گرفتن مدرنیته و چشم بستن به واقعیت‌ها به جایی برسند و ادعاهای آنها بسیار فراتر از داشته‌های آنهاست. چنانکه تجددگرایان نیز تنها به دنبال دنیای مدرن می‌دوند و به نظر نمی‌رسد بیش از توجیهی دینی برای مدرنیته اقدامی انجام داده یا بدهند. مولانا از این دعوها بدور است و عجیب این است که هم سنت‌گرایان و هم تجددگرایان اغلب به اندیشه‌های مولانا استشهاد می‌کنند.

اگر سنت و مدرنیته را به معنای مرسوم آن در نظر گرفته و برای دوران مدرن یک هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی متفاوت از دوران سنتی قائل شده و به مقایسه آن با اندیشه‌های مولانا اقدام شود، به این نتیجه منتهی می‌گردد که در آثار و افکار مولانا عناصری از هر دو دیدگاه مشاهده می‌شود و دسته دیگری نیز از اندیشه‌های او فراتر از هر دو و بلکه مکمل مدرنیته است.

مولانا چون دیگر عارفان و بلکه مانند همه انسان‌ها همواره در یک حال نمانده و گاهی بر طارم اعلی نشسته و گاهی پیش پای خود را ندیده است. هنگامی که روح او اوج گرفته، از حوزه دین و مذهب و زمان و مکان خود فراتر رفته و سخنانی جاودانه در انسان‌شناسی بیان کرده است، در مواقعی دیگر نیز سخنانی عامیانه به رسم عصر و زمان خود گفته است. بسیاری از این دیدگاه‌های سنتی او را می‌توان به دلیل هم‌زمانی با عصر خود و با مقتضای آداب و رسوم زمانه تفسیر نمود و در اینجا به چند نمونه از آن دیدگاه‌های سنتی مولانا اکتفا می‌شود:

مولانا درباره علوم و فنون این جهانی نظری منفی دارد و هنگامی که با استفاده از یک حدیث بنی‌آدم را سه گروه می‌کند:

یگ گروه مستغرق مطلق شدند همچو عیسی با ملک ملحق شدند

قسم دیگر با خران ملحق شدند خشم محض و شهوت مطلق شدند

ماند یک قسم دگر اندر جهاد نیم حیوان نیم حیبار شاد

(د: ۴ ، ب: ۴-۱۵۳۱)

”طرفه آنست که مولانا در اینجا باز از اهل علم هم کسانی را که علم آنها تعلق به احوال دنیا دارد به گروه دوم از بنی‌آدم ملحق می‌کند و بدین گونه هر چه را به علم هندسه و طب و نجوم و فلسفه و امثال آنها تعلق دارد مثل صناعات و فنون علمی از مقوله «علم بنای آخور دنیا

«می‌یابد که به ماوراء عالم حسی راه نمی‌نماید، و آن کس را که به آنها اشتغال دارد نیز مولانا در ردیف «عوام چون انعام» می‌شمرد که بل هم اضل سیلاً در قرآن (۴۴/۲۵) وصف آنهاست.^۱ ایراد دیگر چنین دیدگاه مطلق‌گرایی آن است که گویی در دیدگاه سنتی هر چیزی یا سفید است یا سیاه، هر کسی یا فرشته است یا دیو و مانند اینها، در حالی که در مدرنیته جایی برای «مطلق» وجود ندارد، مگر خداوند که مادی نیست. آنچه در زمان و مکان گرفتار شده نمی‌تواند مطلق باشد. البته می‌توان به شیوه‌های استدلال مولانا نیز ایراد وارد کرد که گاهی از تمثیل‌هایی ضعیف و عامیانه برای اقامه برهان خود استفاده می‌کند، گاهی به گفته‌ی عده‌ای استناد می‌نماید و از نظر مواد قیاسی گاهی به مشهورات و متواترات اکتفا می‌کند، که استدلال‌های او را ضعیف می‌گرداند. چه بسا برخی از این استدلال‌ها کودکانه هم به نظر آید:

دو سرانگشت بر دو چشم نه هیچ بینی از جهان، انصاف ده!

(د: ۱، ب: ۱۴۰۱)

ایراد کلی این دیدگاه مخالفت با منطق است که نه تنها قابل قبول نیست، که با گفته‌های خودش هم تعارض می‌یابد. زیرا هر استدلالی که برای بی‌فایده بودن منطق آورده شود، به ناچار باید منطقی باشد.

پس هیچ کس نمی‌تواند با منطق مخالفت نماید:

عمر در محمول و در موضوع رفت بی‌بصیرت عمر در مسموع رفت

(د: ۵، ب: ۵۶۶)

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

(د: ۱، ب: ۲۱۲۸)

در همین انکارها هم خودش استدلال نموده و تا آنجا قابل دفاع است که بخواهد بگوید انسان نباید به علوم عقلی اکتفا نماید، بلکه به کشف و شهود و تهذیب باطنی نیاز دارد. یکی دیگر از عقاید سنتی مولانا که شاید به تبعیت از اندیشه‌های روزگار خود بیان کرده، تحقیر زنان است که به آنها نسبت‌هایی چون ناقص‌العقل می‌دهد:

۱- سرّنی، عبدالحسین زرین‌کوب، ج ۱، ص ۴۲۱.

بر زن و بر فعل زن دل می نهید! عقل ناقص وانگهانی اعتماد!

(د: ۲ ، ب: ۲۱۹۳)

نفس خود را زن شناس از زن بتر زآنک زن جزوی است، نفس است کل شر

(د: ۲ ، ب: ۲۲۷۲)

اول و آخر هبوط من زن چونک بودم روح و چون گشتم بدن

(د: ۶ ، ب: ۲۷۹۹)

و در فیه مافیه می خوانیم: "شب و روز جنگ می کنی و طالب تهذیب اخلاق زن می باشی و نجاست زن را به خود پاک می کنی، خود را در او پاک کنی بهتر است که او را در خود پاک کنی، خود را به وی تهذیب کن، سوی او رو و آنچه او گوید تسلیم کن، اگر چه نزد تو آن سخن محال باشد..."^۱

نگاه منفی مولانا به زن در موارد پیروی از عقاید عصر و زمان خود است، اما در آنجا که روح او اوج می گیرد و در حال پرواز می باشد، به پیروی از اصول مکتب جمال در عرفان اسلامی^۲ از زن ستایش می کند. تا آنجا که می گوید:

پرتو حق است آن معشوق نیست خالق است آن گوئیا مخلوق نیست

(د: ۱ ، ب: ۲۴۳۳)

یکی دیگر از اندیشه های سنتی مولانا، به رسمیت شناختن نابرابری در بین انسان هاست که نمونه این اختلاف بین زن و مرد را در بالا آوردیم، اما موارد دیگر را نیز شامل می شود بین مؤمن و غیر مؤمن، مسلمان و کافر، معصوم و غیر معصوم تفاوت قائل است و انسانیت را دارای مراتب می داند که با اندیشه مدرنیته سازگاری ندارد.

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه مانند در نداشتن شیر و شیر

(د: ۱ ، ب: ۲۶۳)

۱- فیه مافیه، ص ۸۶.

۲- ر. ک. زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، علی اکبر افراسیاب پور، انتشارات طهوری، ۱۳۸۰ ش.

و تا آنجا پیش می‌رود که در ماجراهایی چون "پادشاه و کنیزک" به انسان‌های برتر اجازه می‌دهد که مرتکب قتل و خیانت شوند و ایرادی هم به آنها وارد نمی‌داند. از جمله عقاید سنتی مولانا حمایت از "غفلت" است که در دنیای سنتی رسم بوده و در کنار آن انسان را به توکل و رضا و ادوار نموده و از مطالعه علل و اسباب امور باز می‌داشته‌اند. استن این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است

(د: ۱، ب: ۲۰۷۰)

اگر چه برای چنین گفته‌هایی نیز تفسیرهای مختلفی بیان شده اما بهر حال از رسوخ افکار سنتی به شمار می‌آید:

غافلی هم حکمتست و نعمتست تا نپرد زود سرمایه ز دست

(د: ۴، ب: ۲۶۰۹)

یکی از اندیشمندان معاصر کتابی درباره غفلت نوشته و آفات و آسیب‌های آن را به سه دسته تقسیم نموده: جسمی، روانی و وجودی، و غفلت را منشأ بسیاری از آفات معرفتی و مایه ایجاد صد گناه و زشتی دانسته و برای غفلت شش مرتبه نیز در نظر گرفته که یکی از آنها را "غفلت گریز ناپذیر" می‌داند، که لازمه زندگی این جهانی و از مصادیق خلقت حکیمانه آفرینش است. این غفلت را مانند ضعف بینایی در انسان دانسته که تا فاصله‌ای محدود می‌بیند و چون ناشی از ساختار خاص چشم است به پزشک مراجعه نمی‌کند، بلکه ریشه در سرشت آدمی دارد و می‌گوید: "انسان‌ها مادامی که از زندگی دنیوی برخوردار هستند از چنین غفلتی گریزی ندارند، غفلت گریزناپذیر همگانی و دایمی است."^۱ در تفسیر گفته مولانا نیز همین را گفته و شارحان مثنوی نیز این غفلت را ناشی از جنبه مادی و جسمانی انسان دانسته‌اند که از حکمت‌های خلقت است. و "انسان‌ها با برخورداری از آن، سرمایه‌های وجودی خود را حفظ می‌کنند و آلام و دردهای خود را تسکین می‌دهند و اضطراب ناشی از تعارضات روانی و

۱- پرده پندار، تحلیلی از غفلت، احد فرامرز قراملکی، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه، تهران ۱۳۸۱ ش، ص ۷.

ناکامی‌های خود را درمان می‌کنند. بر این اساس است که مولوی ستون آفرینش را غفلت می‌داند، غافل بودن، حکمت و نعمت است.^۱

چنین تفسیرهایی اگر بتواند مشکل اشعار مولانا را حل نماید، ایراد فوق را برطرف نمی‌سازد که یکی از کوشش‌های مدرنیته برای از بین بردن همین "غفلت‌های گریزناپذیر" بوده و تا کنون نیز نشان داده که چندان گریزناپذیر هم نیستند و تکنولوژی جدید بسیار از ضعف‌های انسان را که گریزناپذیر فرض می‌شده، از میان برداشته و یکی از ویژگی‌های اندیشه سنتی همین بوده که هر گاه مشکلی را قابل حل نمی‌دیدند، آن را ناشی از حکمت الهی و در حوزه موارد مفید ارزیابی می‌کردند، در حالی که می‌توانستند چنین تفسیر کنند که خداوند چنین مشکلاتی را قرار داده تا به سر پنجه تدبیر بشر حل گردد و انسان‌ها از غفلت به سوی هوشیاری و از جهل به سوی دانش سیر کنند و ستون آفرینش همین باز شدن افق‌های جدید و پرده‌برداری‌های مکرر است.

به هر حال نمی‌توان با دیدگاهی جدید پذیرفت که:

هوشیاری از آن جهانست و چون آن غالب آید پست گردد این جهان

(د: ۱، ب: ۲۰۷۱)

کسی که در این دنیا کور باشد در آن دنیا هم کور است و خداوند هیچ نقص ذاتی برای انسان قرار نداده و چنین تحلیل‌هایی با "احسن‌الخالقین" بودن او منافات دارد. امروزه همه نقص‌های انسان گریزپذیر فرض می‌شود.

برخی از اندیشه‌های مولانا از سنتی هم گذشته و به خرافات نزدیک شده مانند اینکه مرغ از طریق هوا باردار می‌شود:

حمد و تسبیح نم‌آند مرغ را گر چه نطفه مرغ بادست و هوا

(د: ۳، ب: ۳۴۵۹)

و یا اعتقاد به طلسم و دعا که به نام "گردنامه" مشهور بوده و شامل طلسمی می‌شده که برای عزیزان خود به کار می‌بردند تا از آنها دور نشوند و یا چنان پاگیر شوند که به سفر اقدام نکنند:

گیج کرد این گردنامه روح را تا بیاید فاتح و مفتوح را

(د: ۶، ب: ۳۴۵۹)

و هیمنطور این عقیده که اگر خروسی بی‌هنگام بانگ سر داد باید سرش بریده شود زیرا شوم است:

مرغ بی‌وقتی سرت باید برید عذر احمق را نمی‌شاید شنید

(د: ۱، ب: ۱۱۵۹)

و موارد دیگری که در این مختصر نمی‌گنجد.^۱ مگر اینکه گفته شود این مطالب برای تقریب به ذهن و از جهت هم‌زمانی با مخاطبان و در حیطه فرهنگ عصر گفته شده تا بهتر درک شود. اگر چه چنین توجیهاتی اصل مطلب را برطرف نمی‌سازد. مولانا به علمی که تنها از راه "حس" بدست آمده باشد بدبین است و به آن تکیه نمی‌کند. در حالی که مدرنیته با همین علوم به پیشرفت رسیده است. در ماجرای پیلی که در تاریخ خانه بود، به تحقیر چنین علمی اقدام کرده:

چشم حس همچون کف دستت و بس نیست کف را بر همه او دست رس

(د: ۳، ب: ۱۲۶۹)

یکی از معاصران، اندیشه‌های مولانا را در ردیف دیدگاه‌های سنتی قرار داده و ادعا کرده که در نگاه سنتی به جهان باید به قضای الهی رضا داد و نظم جهان را به همان شکل پذیرفت، به جای انتقاد، به داده‌ها قناعت نمود. در حالی که در دیدگاه مدرن باید معماری جهان را تغییر داد و به هیچ چیز قانع نبود و به قضا و قدر تسلیم نشد. نوشته: "مولوی از دل جهان‌بینی کهن سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد:

۱- ر.ک. سرّنی، عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، ص ۲۱۷.

کم فضولی کن تو در حکم قدر در خور آمد شخص خر با گوش خر

(د: ۳، ب: ۲۷۷۲)

از نظر مولوی در این عالم اندازه‌ها کاملاً تعریف شده است. هر چیز به اندازه آفریده شده و در کنار سایر اشیاء نهاده شده است. گوش خر اگر بزرگ است با بدنش تناسبی دارد. نباید این تناسب‌ها را در عالم به هم زد. اصلاً "تقدیر" و "قدر" یعنی اندازه گرفتن "تقدیر عالم" یعنی دادن اندازه‌های ثابتی به اشیاء. اینکه نمی‌توان دست به ترکیب تقدیر این عالم زد یعنی همین، زیرا ما نه قدرت این کار را داریم و نه اصلاً اجازه چنین کاری را داریم.^۱

چنین انتقادی به مولانا وارد نیست. اگر در برخی از حکایات از زبان عوام استفاده می‌کند و برای ایجاد ارتباط با خواننده از مفاهیم ملموس او بهره می‌جوید، نمی‌توان او را با حکم قطعی به دل جهان‌بینی سنتی راند و با ارائه یک نکته نمی‌توان تکلیف اندیشه‌های انسانی چون مولانا را قطعی نمود. مولانا قضا و قدر را به معنایی قبول دارد که با اراده و اختیار انسان تعارضی ندارد. چنین نیست که مولانا هیچ تغییر و اعتراض و نوآوری را در ترکیب عالم نپذیرد، بلکه در این موارد با اکسیری به نام عشق همه این مشکلات را حل می‌کند، حتی جبر و اختیار و قضا و قدر را با عشق قابل حل می‌داند.

عشق برد بحث را ای جان و بس کوز گفت و گو شود فریاد رس

(د: ۵، ب: ۳۲۴۰)

به هر حال مولانا در این جنبه‌ها سنتی نمی‌اندیشد و در بخش بعد به تفصیل بیان خواهد شد.

نگاهی انتقادی به جایگاه مدرنیته در اندیشه‌های مولانا

مدرنیته دارای دو بخش قابل تشخیص است که مانند یک درخت ریشه‌ها و شاخ و برگ‌هایی دارد. یکی مبانی تئوریک، مبادی فکری، نظری و عقیدتی که به منزله ریشه و به دنبال آن نتایج علمی و شاخه‌های آن چون علوم جدید، تکنولوژی، وسایل و ابزارهای دنیای مدرن می‌باشد. ابتدا نگاه انسان به دنیا تغییر کرد و به دنبال آن تکنولوژی جدید زائیده شد. اگر

۱- سنت و سکولاریسم، عبدالکریم سروش، ص ۵۱.

تا پیش از رنسانس این علوم جدید بوجود نیامدند، بدان سبب بوده که که مبانی و مبادی فکری تغییری نیافته بود. اندیشه جدید، فرآورده‌های جدید را به دنبال آورده است. اما آن تغییر نگاه و تفسیر جدیدی که انسان از هستی و دنیا پیدا کرد، یکباره و با یک حادثه اتفاق نیفتاد، بلکه ماجراهای مختلفی در طول چند قرن دست به دست هم دادند تا دیدگاه‌های نوین پیدا شد. تعدادی از روشنفکران امروز ابراز می‌دارند که از اندیشه‌های مولانا، مدرنیته بیرون نمی‌آید، یا اینکه مولانا مربوط به دوران پیش از مدرن است. در پاسخ به چنین اظهار نظرهایی باید گفت اگر تقسیم‌بندی فوق را در مدرنیته ملاک قرار دهید، در اندیشه‌های مولانا سخنی از شاخ و برگ‌های مدرنیته و تکنولوژی و ابزارهای مدرن به میان نیامده است. اما در بخش ریشه‌های مدرنیته یعنی مبانی، مبادی و اصول فکری آن، مولانا سخن‌های فراوانی گفته است. از این نظر می‌توان ادعا نمود که مولانا می‌تواند برای انسان مدرن مرجعی کارآ باشد، بلکه می‌توان ادعا نمود که برای یکی از شخصیت‌های بزرگ جهان اسلام که عقایدش زمینه مناسب را برای بروز دوران مدرن فراهم نموده و با سنت‌های نادرست گذشته به مبارزه پرداخته، مولانا است.

اگر شخصیت‌هایی چون مولانا نبودند که با اندیشه‌های بلند خود ضربه‌هایی کاری به دیدگاه‌های سنتی متحجر وارد سازند، هرگز دوران سنتی به عصر مدرن منجر نمی‌شد. بسیاری از اندیشمندان غربی مدتهاست که به این نکته پی برده و به ستایش و تقدیر از فلاسفه و دانشمندان قرون وسطی پرداخته و استدلال می‌کنند که تهیه چنین مبادی و مبانی پیشرفته‌ای، مهمترین گام در این مسیر بوده است. البته چنین اندیشمندانی که به تقدیر از فلاسفه و دانشمندان غربی اکتفا نموده‌اند با تعصب و یک جانبه‌نگری قضاوت کرده‌اند و سهم تمدن اسلامی و دانشمندان و عرفای مسلمان را در این ماجرا نادیده گرفته‌اند و بجز معدودی، اکثریت، شواهد و مدارک مسلم و قطعی موجود را کنار گذاشته‌اند. در اینجا می‌توان ادعا نمود که تأثیر اندیشه‌های مولانا در شرق و غرب، در دیروز و امروز، کمتر از هیچ کدام از فلاسفه غربی در قرون وسطی نبوده و دیدگاه‌های مولانا که همسو با مدرنیته و زمینه‌ساز آن بوده، کمتر از هیچ‌کدام از آنها نیست و بلکه بیشتر است. البته آثار و افکار مولانا امروز هم زنده و زندگی‌ساز است و آمادگی دارد که جان‌های تشنه انسان امروز را سیراب نماید و با پذیرش مدرنیته نیز منافاتی ندارد. در مواردی می‌تواند به اصلاح کاستی‌ها و نارسایی‌های مدرنیته نیز بیانجامد. چنانکه روز به روز بر استقبال از آثار مولانا در جهان افزوده می‌شود.

برخی عقیده دارند که در دوران مدرن نمی‌توان اندیشه سنتی را حفظ کرد، در حالی که نه هر سنتی مذموم و نه هر مدرنی نیکو و ماندگار است و چنین انتظاری نه تنها ناپسند که محال است، بویژه در ادیان و عرفان که مرکز معنویت در زندگی بشر هستند و حیات جامعه انسانی به آنها بستگی دارد. اگر پیام مدرنیته تغییر نگاه است پس چرا شامل عرفان هم نشود، تا جامعه از کارکردهای آن بهره مند گردیده و خلاء معنوی و درونی انسان مدرن جبران گردد.

مولانا بسیاری از مؤلفه‌های مدرنیته را قبول داشته و از لحاظ معرفتی به آنها پایبند است، مانند اعتقاد به "پیشرفت" که انسان مدرن را از سنتی جدا می‌سازد. انسان سنتی به تعبد و فرمانبرداری شاخص است که از طریق تقلید و اطاعت به اندیشه‌های خود رسیده است. شاید یکی از تقابل‌های سنت و مدرنیته در مورد تقلید و تحقیق باشد که مولانا جانب تحقیق و نتیجه آن یعنی پیشرفت را گرفته:

زانکه تقلید آفت هر نیکویست که بود تقلید، اگر کوه قویست

(د: ۲، پ: ۴۸۶)

مرمیران تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

(د: ۲، پ: ۵۴۵)

علم تقلیدی و بال جان ماست عاریست و مانشته کان ماست

(د: ۲، پ: ۲۳۳۲)

پس مقلد نیز مانند گرسست اندر آن شادی که او را در سر است

(د: ۵، پ: ۱۲۷۵)

او بیش از هر چیز به اندیشه مستقل اعتقاد دارد:
این سخن و آواز از اندیشه خاست تسو ندانی بحر اندیشه کجاست

(د: ۱، پ: ۱۱۴۰)

اگر او از تحقیق در مقابل تقلید حمایت کرده، از طرفی به حمایت از فلاسفه و پیروان علوم عقلی نیز پرداخته زیرا در تاریخ علوم اسلامی پیروان علوم نقلی همواره از تقلید حمایت نموده و در برابر فلاسفه قرار داشته اند.

شایع ترین معیار برای تمایز سنت و مدرنیته، نوگرایی و عقیده به ایستا نبودن انسان و جهان است که مولانا سخت بدان پایبند می باشد:

هر نفس نو می شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقا

(د: ۱، ب: ۱۱۴۴)

افلاکی^۱ ماجرای جالبی را در مورد "نو شدن" و "نوبودن" مولانا ارائه داده که عمیق ترین عقیده در این باره به شمار می آید. ملکه گرجی خاتون (همسر سلطان) از مریدان و دوستداران مولانا، قصد داشت همراه با سلطان به قیصریه رود و فراق مولانا برایش دشوار بود. از نقاشی بزرگ (عین الدوله رومی) که مانی ثانی بود، درخواست نمود تا تصویری از او آماده سازد و با خود به سفر ببرد. اما با کمال حیرت هر بار که به صورت مولانا نگاه می کرد تا تصویر صورت بکشد، آنچه اول دیده بود آن نبود، نعره زد، بیهوش شد و قلم‌ها بشکست.

آه چه بی رنگ و بی نشان که منم که ببینی مرا چنان که منم!

کی شود این روان من ساکن این چنین ساکن روان که منم!

گرجی خاتون همه کاغذها و صورت‌ها را با خود به سفر برد و با نگاه به آنها آرام می گرفت. از این ماجرا نتایج فراوانی می توان گرفت، آنچه مورد نظر ماست "اصالت نوگرایی" در آثار مولانا است. که نه تنها در افکار و اندیشه‌ها به تحول اعتقاد دارد که حتی صورتهای ظاهری و مادی را دائم در حال نوشدن می بیند و این عقیده همان خلق مدام در عرفان و همان آفرینش مستدام *creation continue* از نظر مالبرانش است.

یکی از دلایل مخالفت مولانا با عقل جزئی و ایستانگری که در منطق صوری نیز انعکاس یافته، همین است. این نوشدن را در آثار مولانا به شکل های مختلف و عرصه های متفاوت می توان مشاهده نمود.

برای عارف هر لحظه تحول و انقلابی در راه است که او را و همه چیز را مانند بهار در طبیعت نومی کند:

۱- مناقب العارفين، ج ۱، ص ۴۲۵.

چو عارف را و عاشق را بهر ساعت بود عیدی نباشد منتظر سالی که تا ایام عید آید

(دیوان کبیر، غزل ۵۸۴)

این امر هم از نظر فکری و عقیدتی مورد پذیرش اوست و هم از جنبه مادی و فلسفی :
 خاتون خاطر م که بزاید به هر دمی آبستن است لیک ز نور جلال تو
 آبستن است نه مهه کی باشدش قرار اورا خبر کجاست زرنج و ملال تو؟

(دیوان کبیر، غزل ۲۲۳۴)

یکی دیگر از دیدگاه های مولانا که با زیباشناسی مدرن هماهنگی دارد و بلکه در مرحله ای بالاتر از آن قرار گرفته ، زیبایی پرستی اوست ، که او همه موجودات و ذرات هستی را زیبا و شایسته عشق ورزیدن می داند که اوج توجه به زیبایی است:
 چون شدی زیبا بدان زیبا رسی که رهاند روح را از بی کسی

(د: ۶، ب: ۱۰۳۴)

جمله اجزای جهان زان حکم پیش جفت جفت و عاشقان جفت خویش

(د: ۳، ب: ۵۲۴)

در مکتب جمال "زیبایی" مادر "عشق" است و به همین دلیل یوسف معشوق می شود و یعقوب عاشق. اما نگاهی زیبایی شناس نیز مورد نیاز است :
 آنچه یعقوب از رخ یوسف بدید خاص او بد آن به اخوان کی رسید

(د: ۳، ب: ۳۰۳۰)

توصیه مولانا به همه انسانها این است که زیبا باشند و اگر معشوق نیستند ، عاشق باشند تا آنوقت به معشوق هم تبدیل شوند: *رئال جامع علوم انسانی*
 تو که یوسف نیستی یعقوب باش همچو او با گریه و آشوب باش

(د: ۱، ب: ۱۹۰۲)

معجزه عشق و زیبایی فراوان است و همه نقص ها را به کمال می رساند:
چون زلیخا یوسفش بر وی بتافت از عجزوی در جوانی راه یافت

(د: ۶، ب: ۴۸۲۹)

”مولانا و عطار به طور ضمنی نشان می دهند که حق در همه چیز و از همه چیز جلوه گری دارد، و خداوند همه عالم را مظهر آیات خویش می داند تا آنها که دید روشن دارند به هر یک از مظاهر اسماء وی بنگرند- از ریاض حُسن ربانی چرند“^۱ اشاره به این بیت مولانا:
تا به هر حیوان و نامی که نگرند از ریاض حُسن ربانی چرند

(د: ۶، ب: ۳۶۴)

مولانا به انسان سالاری و اصالت انسان اعتقاد دارد که بسیار با اصالت انسان مدرنیته نزدیک است و بلکه بسیاری از کاستی ها را جبران می نماید. این اصالت انسان در عرفان سابقه دارد و در دیدگاه مولانا انسان تنها جانشین خداوند نیست بلکه رمز غایت آفرینش است. انسان به صورت خداوند خلق شده ”خلق الله آدم علی صورته“^۲ و اصطراب اسرار خداست. انسان و عشق همین مقام را دارند. در فیه ما فیه آمده: ”آدمی اصطراب حق است.“^۳
آدم اصطراب اوصاف علوست و صف آدم مظهر آیات اوست

(د: ۶، ب: ۳۱۳۸)

علت عشق زعلت ها جداست عشق اصطراب اسرار خداست

(د: ۶، ب: ۱۱۰)

مقام انسان غیر از خلافت الهی این است که مظهر و مرآت اوصاف حق می باشد و همه فلسفه عرفان در تشبه انسان به خدا و تخلّق به اخلاق الهی خلاصه می شود. انسان کامل را عقل کل، ولی حق و جان عالم می دانند که تقدم غایی بر عالم دارد یعنی هستی برای انسان خلق

۱- بحر در کوزه، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۸۲، ش، ص ۵۷

۲- جامع صغیر، ج ۲، ص ۴، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۳۲ در کتاب های دیگر مانند عهد عتیق هم آمده است.

۳- فیه ما فیه، ص ۱۱۷.

شده و خلاصه هستی همین موجود می باشد. قلب و دل انسان اصل عالم است که حق در عالم نمی گنجد اما در قلب بنده مؤمن می گنجد (حدیث قدسی)، بلکه جوهر، غایت و غرض از هستی است: پس بود دل جوهر و عالم غرض سایه دل چون بود دل را غرض

(د: ۳، ب: ۲۲۶۶)

اصالت انسان در عرفان تا آنجا پیش رفته که نظریه انسان - خدایی نیز در بین آنها دیده شده است. مولانا موافق با اندیشه های مدرن، ایمان دارد که انسان به هر کاری توانست و می تواند دنیایی جدید خلق کند و دگرگونی های بزرگ ایجاد نماید. در فیه مافیه می گوید: "از آدمی آن کار می آید که نه از آسمانها می آید و نه از زمینها می آید و نه از کوهها. چون آن کار بکند ظلومی و جهولی ازو نفی می شود"^۱

کثرت گرایی (پلورالیسم) یکی از مبانی مدرنیته است که در اندیشه های مولانا شواهد فراوانی دارد. ماجرای فیلی که در خانه تاریک بود و هر کس دست به عضوی از آن می زد و دریافتی جداگانه داشت:

از نظر گه گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف

(د: ۳، ب: ۱۲۶۸)

و حکایت موسی و شبان که خداوند در حمایت از شبان، عقاید او را خطا نمی داند و داستان چهار نفری که انگور می خواهند اما با لفظ های مختلف آن را می خوانند و مانند اینها همگی ماجرای به رسمیت شناختن عقاید و مذاهب مختلف است و بیشتر این منازعات را مانند پوزیتیویست ها، لفظی ارزیابی می کند و دعوی کسانی که بر نقل تکیه می کنند را مانند ادعاهای قوچ و گاو می داند که هیچ دلیل و حجتی ندارند و به حقیقت نمی رسند.

اودرین ادیان به وحدت جوهری و اتحاد جان انبیاء اعتقاد دارد و از قرآن استفاده کرده که "لانفرق بین احد من رسله"^۲ که تفاوتی بین رسولان نیست:

عهد عیسی بد و نوبت آن او جان موسی او و موسی جان او

(د: ۱، ب: ۳۲۵)

۱- همان، ص ۱۲۹.

۲- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

نگاه سنتی به دین و عذاب و مجازات اخروی رانمی‌پذیرد و صحنه‌های وحشتناک از جهنم را قبول ندارد که چهره‌ای خشن به دین می‌دهد، او با تفسیری عاشقانه و دیدگاهی مثبت‌نگر و همراه با تسامح و کثرت‌گرایی می‌نگرد. نگاه او به وعده و وعیدهای الهی بسیار جالب و نوین است. عقیده دارد که این وعیدها و تهدیدها برای ترساندن و تربیت کردن است نه اینکه همه آنها واقعیت داشته باشد، مانند پدر و مادر یا معلمی که از روی دلسوزی و محبت به کودک می‌گویند اگر فلان کار را انجام دهی فلان مجازات را برایت در نظر گرفته‌ام، گوش ترا می‌برم، یا اگر عصبانی شود می‌گوید: ترا به آتش می‌کشم و مانند اینها، اما اینها برای ترساندن و تربیت کودک است نه اینکه واقعاً قصد داشته باشد چنین کاری انجام بدهد:

آن جفا با تو نباشد ای پسر بلکه با وصف بدی اندر تو در

(د: ۳، ب: ۴۰۱۰)

مادر ار گوید ترا مرگ تو باد مرگ آن خو خواهد و مرگ فساد

(د: ۳، ب: ۴۰۱۶)

مولانا از عارفانی است که توانسته خود را از اسارت زمان و مکان نجات دهد و احساس کمال و سعادت را به همه انسان‌ها در هر عصری بیچشانند. در عین حال در چنان جایگاهی به دریافت‌هایی نائل آمده که با دوران جدید هماهنگی دارد. "مولانا از معدود کسانی است که از چنبره جهان سه بعدی بیرون جسته است. زمان و مکان برای او دو روی یک سکه‌اند. این مرد شش قرن پیش از اینستاین و همالان وی به درک فضا-زمان، نائل آمده و چنین است که برای آنانکه به زمان به عنوان جوهری مستقل از مکان می‌نگرند، موجودی ضد و نقیض می‌نماید."^۱

او در چنین حالاتی گفته:

چنان مستم، چنان مستم، من امروز که از چنبر برون جستم، من امروز

چنان چیزی که در خاطر نیاید چنانستم، چنانستم، من امروز

(دیوان کبیر، غزل ۱۱۸۵)

۱- از خاک تا افلاک، قدمعلی سرآمی، ص ۱۷.

او مانند یک جامعه شناس و روان شناس عقیده دارد که هر پدیده‌ای تاهنگامی که کارکرد داشته باشد و به آن نیاز باشد به حیات خود ادامه می‌دهد و یکی از راه‌های شناخت آن از طریق همین دلیل وجودی است. "درد است که آدمی را رهبر است، در هر کاری که هست تا او درد آن کار و هوس و عشق آن کار در درون نخیزد، او قصد آن کار نکند و آن کار بی درد او میسر نشود، خواه دنیا، خواه آخرت، خواه بازرگانی، خواه پادشاهی، خواه علم، خواه نجوم و غیره."^۱ دوران مدرن را عصر گفتگو (دیالوگ) و دوران سنتی را عصر تک‌گویی (مونولوگ) می‌دانند. آثار و افکار مولانا با گفتگو هماهنگ است، هنگامی که مخاطب خود را ساکت می‌یابد و یا غایب می‌بیند، دم از گفتن می‌بندد چنانکه در ماجرای دفتر دوم مثنوی مشاهده می‌شود و همین‌طور در مطالبی که بیان می‌کند همواره از طریق گفتگو سخن می‌گوید، حتی حکایاتی چون خواجه و غلام، موسی و شبان، دهری و مؤمن، شیر و نخجیران، اعرابی و زنش، عمرو رسول روم و مانند آن.

ماجرای هرمنوتیک یا علم تأویل که با شلایر ماخر (۱۸۳۴-۱۷۶۸ م) و ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳ م) به عنوان علمی خاص مطرح گردیده و ارتباط آن با اندیشه‌های عرفانی و آثار مولانا بحث مفصلی است که در این مختصر نمی‌گنجد و موارد دیگر که در اینجا به نگاهی اجمالی بسنده شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- ۱- از خاک تا افلاک، قدمعلی سرامی، انتشارات ترفند، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- ۲- بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- ۳- بحر در کوزه، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۴- پرده پندار، تحلیلی از غفلت، احد فرامرزقراملکی، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- ۵- دیوان کبیر شمس تبریزی، جلال الدین محمد مولوی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۲ ش.
- ۶- زیبایی پرستی در عرفان اسلامی، علی اکبر فراسیاب پور، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ۷- سرنی، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۸- سنت و سکولاریسم، سروش ودیگران، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۸۱ ش.
- ۹- فیه ما فیه، مولانا جلال الدین مولوی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- ۱۰- مدرنیته و اندیشه انتقادی، بابک احمدی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۱- مناقب العارفین، شمس الدین احمد افلاکی، تصحیح تحسین یازیچی، انتشارات دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۱۲- ولدنامه، مثنوی ولدی، بهاء الدین بن جلال الدین، تصحیح جلال همایی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۱۵ ش.

14- Giddens, Anthony, The Consequences of Modernity. Stanford. CA, 1987

15- Therborn, Goran. Science, Class, and Society, New left books. London, 1976

“Custom and Modernism in Molana’s gnosticism”

Fariba Mirblook Bozorg

Education researcher in Tehran.The 4th era

Abstract:

This article has paid to the relation of Molana’s gnosticism with view points of Modernism, Modernity and revival tendency and it claims that gnosticism is the ladder of heaven. But you don’t think it doesn’t have any relation with Modern and new thoughts. Specially in Molana’s gnosticism which has a new message for human. we can see more relationships with regards to thinking basis. But from a point of view it has sympathy with basis of extra- Modernity and post-Modernism.

Molana propagandizes science and talent tendency in its general meaning and from fanaticism and imitation.

He believes in philosophy of love and beauty. And advocates from multitude tendency, unity of religions, indulgence and negligence and respect to opponents.

Keywords:

Gnosticism, custom, Modernism, Modernity, man’s genuineness, multitude tendency, imitation, intellect, beauty, paraphrase.